

آزمون انتخاب

نوشتن از جنگ کارآسانی نیست. نویسنده نیاز به تجربیاتی دارد که بخشی از آن ناشی از مشاهده است، اما حالا که ۳۰ سال از پایان جنگ

یونس فردوس
روزنامه‌نگار

می‌گذرد شاهد نسل‌های تازه‌ای در داستان‌نویسی هستیم که از جنگ می‌نویسند و حرف می‌زنند که حتی صدای شلیک یک گلوله را نشنیده‌اند. البته که آثار مستند به‌جا مانده از آن روزها می‌تواند بخشی از این تجربه را جبران کند، اما به هر صورت کار این گروه از نویسندگان به مراتب سخت‌تر از سایرین است؛ زیرا باید فضاسازی‌ها و خلق موقعیت‌ها را در شرایطی انجام دهد که تمام تجربه‌اش محدود در خواندن و دیدن تجربیات دیگران است.

سیدحسین موسوی‌نیا از آن چهره‌هاست که در سال‌های پایان جنگ متولد شده ولی در اولین مجموعه داستانی که از خود منتشر کرده، سراغ جنگ رفته و آثاری با مضمون جنگ خلق کرده است. کاری که موسوی‌نیا در رقم‌زدن آن موفق بوده و هر داستان از این مجموعه می‌تواند حرف‌هایی برای گفتن داشته باشد.

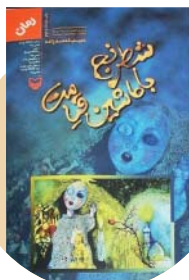
«خط مرزی» عنوان مجموعه داستانی است که موسوی‌نیا نوشته و در آن تصاویر مختلفی از روزهای جنگ تا زمان بازگشت غواص‌ها روایت کرده است. او در داستان‌هایش از عشق و حماسه حرف زده و انسان‌های مختلفی را در برابر دیدگان خوانندگانش قرار داده است. او در داستان‌هایش انسان‌ها و موقعیت‌ها مختلفی را ایجاد کرده تا هر خواننده‌ای فرصت تجربه کردن موقعیت‌های گوناگون را داشته باشد. آزمون‌هایی که در سال‌های نبرد پیش روی افراد بود و بعد از پایان جنگ نیز ادامه داشت.

داستان خط مرزی در این مجموعه روایت نوجوانانی است که آزمون نبرد و انتخاب را پشت سر گذاشته‌اند و داستان «دست‌های سرگردان» نیز نشان می‌دهد

برخلاف باور عمومی جنگ هنوز تمام نشده و کسانی که روزی شهر و دیار خود را ترک کردند تا مقابل دشمن ایستادگی کنند، در روزهایی که ظاهر صلح دارد همچنان در نبردی درونی با نیروهای شری قرار دارند و باید تصمیم بگیرند و عملیات کنند.

زبان این مجموعه با وجود این که تجربه اول نویسنده است، زبانی پخته است و خواننده با خیال راحت می‌تواند خود را به داستان موسوی‌نیا بسپارد و در جهان داستان او غرق شود. جهانی که حتی خواننده را به چالش می‌کشد و او را نیز در موقعیت شخصیت‌های کتاب قرار می‌دهد. انتخاب شاید مهم‌ترین کلیدواژه داستان‌های خط مرزی باشد که موسوی‌نیا به دقت در بطن داستان‌هایش گنجانده و خواننده را در معرض انتخاب کردن قرار داده است.

حالا شما هم مخیرید میان انتخاب کردن این مجموعه داستان یا رد شدن از یک پیشنهاد از یک نویسنده نسل جوان که تجربه‌های تازه‌ای را پیش روی خوانندگانش قرار داده است.



نویسنده داستان که خود تجربه حضور در جنگ را داشته است سعی کرده با روایتی متفاوت و از منظری فلسفی به پدیده جنگ

خلال انجام وظیفه اصلی خود یعنی دیده‌بانی برای از کار انداختن ماشین قیامت‌ساز است، موقعیت‌ها و اتفاقات ویژه و منحصر به فردی را رقم می‌زند که در کنار تصویرسازی‌های بدیع و شخصیت‌پردازی‌های کامل حبیب احمدزاده باعث می‌شود تا خواننده کاملاً خود را در داخل داستان احساس کند و قدم به قدم با روایت داستان جلو برود بدون این که تعلیق ماجرا از بین برود و مشت نویسنده برای مخاطب باز شود.

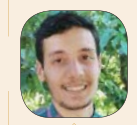
نویسنده داستان که خود تجربه حضور در جنگ را داشته است، سعی کرده با روایتی متفاوت و از منظری فلسفی به پدیده جنگ بپردازد. احمدزاده درباره جنگ حرفی برای گفتن دارد که باید آن را به نسل بعد منتقل کند. او نمی‌خواهد از نگاه تبلیغات‌چی‌ها به جنگ نگاه کند، بلکه آن چیزی را می‌نویسد که دیده و لمس کرده است. شخصیت‌های رمان او، همان شخصیت‌های کلیشه‌ای رمان‌های دیگر نیستند. در این رمان شخصیت‌های متفاوت و خاصی وجود دارند که نیمی از روایت رمان به ارتباط این آدم‌ها با یکدیگر و دغدغه‌های ذهنی‌شان اشاره دارد. اما بخش اصلی رمان که همان تعلیق رمان به حساب می‌آید، مربوط به نامه‌ای سری است که در اول رمان به آن پرداخته می‌شود و موضوع آن وجود ماشینی قوی و ترسناک در ارتش عراق است که جوان بسیجی اسم آن را «ماشین قیامت‌ساز» گذاشته است و ماموریتش از کار انداختن این ماشین است! توضیح بیشتری نمی‌دهم تا مبادا این تعلیق جذاب داستان را لو بدهم!

آقای پال اسپراکمن، نایب‌رئیس مرکز مطالعات خاورمیانه در دانشگاه راتجزر آمریکا این رمان را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است و هم‌اکنون این کتاب در رشته زبان و ادبیات فارسی برخی از دانشگاه‌های آمریکا تدریس می‌شود. همچنین این رمان به زبان‌های عربی، فرانسوی، آلبانیایی و صربستانی نیز ترجمه شده است. این کتاب در کشور ما نیز با استقبال خوبی از اهالی هنر و ادبیات و جوانان مواجه شده و از سال ۱۳۸۴ به چاپ بیست و دوم با شمارگان هر چاپ ۳۳۰۰ جلد رسیده که از سوی انتشارات سوره مهر عرضه شده است.

شطرنج با ماشین قیامت زبان ساده و سرراستی دارد. بدون فرم نیست اما فرم زده هم نشده و مخاطب را سردرگم نمی‌کند. روان روایت می‌کند و خواننده را در موقعیت‌های جدیدی قرار می‌دهد و همراه با محتوای و داستان جذاب و معلق خود، او را تا آخر پای کتاب نگه می‌دارد به طوری که مخاطب پس از پایان کتاب احساس لذت می‌کند و از وقتی که برای آن صرف کرده پشیمان نیست. پیشنهاد می‌کنم حتماً این کتاب جذاب و خوش‌فرم را در فهرست مطالعه خودتان قرار دهید.

مروری بر رمان «شطرنج با ماشین قیامت» اثر حبیب احمدزاده

ماجرای نامه‌ای سرّی از پشت خاکریز



اسماعیل بنده‌خدا
روزنامه‌نگار

ادبیات دفاع مقدس در کشور ما ذاتاً ادبیات پاک و زیبایی است، چرا که اولاً درباره پاک‌ترین انسان‌های عصر حاضرمان نوشته می‌شوند و دوماً که اغلب قریب به اتفاق نویسندگان و دست‌اندرکاران این ادبیات

بازمانده‌های همان انسان‌های پاک و زلال زمان جنگ هستند که از قضای روزگار کمی بیشتر مهمان این دنیا مانده‌اند، اما مرام و مسلک‌شان همان مرام و مسلک پاک دفاع مقدس است. در این میان اما آفت بزرگی که متاسفانه در این ادبیات دیده می‌شود، آفت کلیشه‌ای شدن موضوع و محتوای کتاب‌های دفاع مقدس است که از قضا آفت کوچکی هم نیست و این آثار کلیشه‌ای در دراز مدت می‌تواند این ادبیات فاخر را دچار تزلزل و رخوت کند و این معضل بزرگی است. حرف و بحث درباره کلیشه در ادبیات دفاع مقدس بسیار زیاد است و مجال مناسب و متناسب خود را می‌طلبید و موضوع اصلی یادداشت من این موضوع نیست، اما چندان بی‌ارتباط هم نیست. موضوع اصلی این یادداشت، معرفی یکی از بهترین آثار مکتوب دفاع مقدس به نام «شطرنج با ماشین قیامت» است که از طلایه‌داران حرکت صحیح و استوار بر خلاف مسیر کلیشه‌ای ادبیات دفاع مقدس محسوب می‌شود. این ویژگی حتی از طرح جلد منحصر به فرد و مفهومی و اسم عجیب و خاص و شاید در ابتدا ناملموس کتاب مشهود است؛ البته وقتی به واسط کتاب برسید، شما هم به معنی و مفهوم طرح جلد و اسم کتاب پی می‌برید و به متناسب بودن آنها با موضوع کتاب اعتراف خواهید کرد. رمان تحسین‌شده شطرنج با ماشین قیامت یک اثر فلسفی اجتماعی درباره سه روز از زندگی یک بسیجی جوان در شهر آبادان است که توسط نیروهای بعثی محاصره شده است. او دیده‌بان توپخانه است، اما

به‌رغم میل باطنی‌اش مسئولیت و انت غذا نیز به او محول می‌شود و او در حین غذارسانی به رزمندگان در شهر، به چهار نفر از آدم‌های عجیب و غریبی که هنوز شهر را ترک نکرده‌اند برمی‌خورد که مسؤول قبلی و انت، به آنها نیز غذا می‌داد! دونفر کشتیش

کلیسای آبادان، یک سرهنگ مهندس پالایشگاه آبادان که با گریه‌هایش زندگی می‌کند و یک روسپی زمان شاه در یکی از محله‌های بدنام آبادان! روایت داستان که ماجرای رویارویی و مواجهه جوان بسیجی با این افراد در

